

سه گانه فارسي

کتاب دوم

# آدمکش سلطنتی

رابن هاب

ترجمه

سلمان ثابت

انتشارات بهنام



## خواب و بیداری

چرا نوشتن اطلاعاتی خاص در مورد سحر و جادو ممنوع است؟ شاید چون همه نگرانیم که چنین دانشی به دست افراد نااهل بی‌افتد. قطعاً همیشه نظام آموزشی مخصوصی وجود داشته تا اطلاعات مربوط به سحر و جادو تنها به شاگردهای لایق و آموزش دیده منتقل شود. هرچند به نظر می‌رسد برای حفاظت از ما در برابر دسترسی افراد نالایق به دانش و سنت‌های محرمانه تلاشی قابل ستایش صورت گرفته باشد، اما این واقعیت نادیده گرفته شده که سحر و جادو از این نوع دانش و سنت‌ها ریشه نمی‌گیرد. استعداد و تمایل نسبت به برخی از انواع خاص جادو مسئله‌ای ذاتی است، به این معنا که فرد یا از چنین استعداد و تمایلی برخوردار بوده و یا به طور کامل از آن بی‌بهره است. برای نمونه، توانایی یادگیری و استفاده از جادویی به نام اسکیل<sup>۱</sup> به رابطه‌خونی فرد با خاندان سلطنتی فارسیر<sup>۲</sup> بستگی دارد، هرچند گاهی ممکن است این خصوصیت نژادی در میان افرادی که اجداد آن‌ها ترکیبی از قبایل بومی و جزیره‌نشین‌ها هستند به طور غیرمنتظره‌ای بروز کند. کسی که در زمینه‌ی اسکیل آموزش دیده باشد می‌تواند حتی از فواصل دور وارد ذهن دیگران شود و افکار آن‌ها را بخواند. عده‌ای که قدرت اسکیل بالایی دارند حتی می‌توانند بر افکار دیگری تأثیر بگذرانند یا با او گفتگو کنند. اسکیل برای هدایت نیروها در میدان جنگ یا جمع‌آوری اطلاعات یکی از مفیدترین ابزارهاست.

در افسانه‌های قومی و اجدادی ما در مورد یک قدرت جادویی دیگر نیز صحبت شده که حتی از اسکیل قدمت بیشتری دارد. این قدرت جادویی، که

---

1. Skill

2. Farseer

در حال حاضر تا حد زیادی مورد نفرت و انزجار قرار گرفته، ویت<sup>۱</sup> نام دارد. عده‌ی کمی استعداد این جادو را دارند، به خاطر همین گفته شده که این قدرت مخصوص مردمی است که در اعماق دره‌ها یا آن سوی مرزهای دور زندگی می‌کنند. حدس می‌زنم که ویت زمانی میان مردم شکارچی، و نه کشاورزهای یک جانشین، نوعی جادوی طبیعی بوده است؛ جادویی برای مردمی که با حیوانات وحشی جنگل احساس وابستگی و خویشاوندی می‌کردند. گفته می‌شود که انسان می‌تواند به کمک ویت به زبان حیوانات حرف بزند. همچنین هشدار داده شده که اگر کسی برای مدتی بیش از حد طولانی یا به نحوی بیش از حد قوی از ویت استفاده کند تبدیل به همان حیوانی می‌شود که با او پیوند خورده است. اما این حرف ممکن است تنها یک افسانه باشد.

جادوی دیگری نیز به نام هج<sup>۲</sup> وجود دارد، که من هیچ‌وقت متوجه دلیل این نام‌گذاری نشده‌ام. همچنین می‌توان از جادوهای معتبر و مشکوک دیگری نیز نام برد از جمله کف‌بینی، غیب‌گویی با خیره ماندن به آب، تفسیر انعکاس‌های نور در بلور و چندین جادوی دیگر که برای پیش‌بینی آینده از آن‌ها استفاده می‌شود. جادوهای دیگری نیز وجود دارند که در یک دسته‌ی مجزای بی‌نام و نشان قرار می‌گیرند و تأثیراتی جسمی دارند، مانند نامرئی شدن، معلق ماندن و جان بخشیدن به اشیای بی‌جان. تمام جادوهای افسانه‌های باستان، از صندلی پرنده‌ی پسر ویدو<sup>۳</sup> گرفته تا سفره‌ی جادویی نورث‌ویند<sup>۴</sup> از همین دسته هستند. در حال حاضر هیچ قومی را نمی‌شناسم که نسبت به این دسته از قدرت‌های جادویی ادعایی داشته باشند. به نظر می‌رسد این جادوها بخشی از افسانه‌هایی باشند که به انسان‌های باستان یا مردمی که در نقاط دور دست زندگی می‌کنند یا موجوداتی اسطوره‌ای یا

1. Wit

2. Hedge

3. Widow

4. North Wind

نیمه‌اسطوره‌ای مانند اژدهایان، گول‌ها، الدرلینگ‌ها، آدرز<sup>۲</sup> و سایر موجودات عجیب‌الخلقه نسبت داده می‌شوند.

\* \* \*

دست از نوشتن می‌کشم تا قلمم را تمیز کنم. نوشته‌هایم روی این برگ کاغذ نامرغوب به شکل تار عنکبوت و جای حباب‌های مرکب در آمده‌اند. اما هنوز نمی‌خواهم برای نوشتن این مطالب از کاغذ پوستی مرغوب استفاده کنم. حتی مطمئن نیستم که نوشتن آن‌ها درست باشد. از خودم می‌پرسم اصلاً چرا باید این مطالب را بنویسم؟ مگر این اطلاعات سینه به سینه به افرادی که لایق و شایسته‌ی آن هستند منتقل نمی‌شود؟ شاید. اما شاید هم این اتفاق نیفتد. چیزی که در حال حاضر از آن اطمینان داریم این است که این مطالب ممکن است روزی برای فرزندان و نسل‌های پس از ما شگفت‌انگیز و رازآلود باشند.

در کتابخانه‌ها مطالب اندکی در مورد جادو نوشته شده است. من بی‌وقفه تلاش می‌کنم تا این اطلاعات را مانند لحاف چهل‌تکه‌ای به هم بدوزم. گاهی به مراجعی پراکنده و اشاره‌هایی گذرا برخورد می‌کنم، اما به جز این منبع دیگری در اختیار ندارم. در طول چند سال گذشته این اطلاعات را جمع‌آوری کرده و در ذهنم ذخیره کرده‌ام و همیشه می‌خواستم آن‌ها را روی کاغذ پیاده کنم. می‌خواهم تمام اطلاعاتی که از تجربه‌ی شخصی به دست آورده‌ام و همچنین تمام اطلاعاتی که کشف کرده‌ام را بنویسم. شاید با این کار بتوانم به سؤال‌های ذهنی بیچاره‌ای که ممکن است در آینده مانند خود من زیر بار هشدار جادوها خرد شود جواب بدهم.

اما وقتی پشت میز می‌نشینم دچار شک و تردید می‌شوم. من که هستم که بخواهم بر خلاف عقل و خرد پیشینیان خود عمل کنم؟ یعنی باید به طور

واضح شرح دهم که هر کس استعداد ویت داشته باشد چطور می‌تواند طیف قدرت خود را گسترش دهد یا ذهن حیوانی را به خودش پیوند بزند؟ یعنی باید تمرینات ضروری برای تسلط بر اسکیل را با جزئیات بنویسم؟ من از جادوی هج یا سایر جادوهای افسانه‌ای هیچ بهره‌ای نبرده‌ام. پس، واقعاً این حق را دارم که در جستجوی رمز و راز آن‌ها باشم و یافته‌های خودم را مانند پروانه‌ها و برگ‌های درختان برای مطالعه‌ی بیشتر در یک کتاب جمع‌آوری کنم؟

سعی می‌کنم در نظر داشته باشم که مخاطب من با این دانش، که به طور ناعادلانه‌ای به او رسیده، ممکن است دست به چه کارهایی بزند. این موضوع مرا به فکر می‌اندازد که این دانش برای خودم چه به ارمغان آورده است. قدرت، ثروت یا عشق یک زن؟ خودم را دست انداخته‌ام؟ نه، اسکیل یا ویت هیچ‌وقت چنین امکاناتی را در اختیار من نگذاشته‌اند یا اگر هم گذاشته باشند من هیچ‌وقت عقل و هوش یا بلند پروازی لازم برای چنین فرصت‌هایی را نداشتم.

قدرت؟ فکر نمی‌کنم هیچ‌وقت قدرت را فقط به خاطر خودش خواسته باشم. گاهی، وقتی زمین می‌خوردم یا افراد نزدیک به من زیر دست افراد قدرتمند زجر می‌کشیدند به دنبال قدرت می‌گشتم. ثروت؟ هیچ‌وقت واقعاً به آن اهمیتی نداده‌ام. از وقتی که من، نوه‌ی نامشروع شاه شروود<sup>۱</sup>، با او عهد و پیمان بستم همیشه مراقب بودم که تمام نیازهایم به خوبی برطرف شود. همیشه غذای فراوان در دسترس بود، گاه حتی بیشتر از چیزی که خودم می‌خواستم منابع آموزشی در اختیار داشتم، به تعداد کافی لباس‌های ساده و همچنین لباس‌های آزاردهنده‌ی مد روز برایم دوخته می‌شد و اغلب برای مخارجم یکی دو سکه در جیب داشتم. بزرگ شدن در قلعه‌ی باک‌کیپ<sup>۲</sup> به معنای داشتن ثروت و دارایی کافی بود، چیزی بیش از آن‌چه پسر بچه‌های

1. Shrewd

2. Buckkeep

شهر می‌توانستند در اختیار داشته باشند. اما عشق؟ خب، اسبیم، سوتی<sup>۱</sup>، به اندازه‌ی کافی به شیوه‌ی آرام و متین خودش به من علاقه نشان می‌داد. سگی شکاری به نام نوزی از صمیم قلب به من وفادار بود و این وفاداری تا لحظه‌ی آخر عمرش ادامه داشت. یک توله‌سگ تریر با تمام وجود عاشقم بود و در نهایت به پای همین عشق جان داد. وقتی به این فکر می‌کنم که او خودخواسته چه بهایی برای عشق من داد به خودم می‌لرزم.

من در میان دسیسه‌ها و اسرار محرمانه بزرگ شدم و به همین خاطر همیشه در اعماق وجودم احساس تنهایی می‌کردم، تنهایی پسر بچه‌ای که نمی‌توانست به طور کامل به هیچ‌کس اعتماد کند. نمی‌توانستم به سراغ کاتب دربار، فدرن<sup>۲</sup>، که به خاطر دست‌خط تروتمیز و تصویرهای خوش‌رنگی که می‌کشیدم همیشه مرا تحسین می‌کرد، بروم و به او بگویم که من کارآموز آدمکش سلطنتی شده‌ام و به خاطر همین نمی‌توانم در کسب و کار کتابت شاگرد او باشم. همچنین نمی‌توانستم به سراغ چید<sup>۳</sup>، استاد سیاست چاقو، برم و با او در مورد ظلم و خشونت خردکننده‌ای که در تلاش برای یادگیری شیوه‌های اسکیل از گالن<sup>۴</sup>، استاد اسکیل باک‌کیپ، تحمل کرده بودم حرفی بزنم. و جرأت نمی‌کردم با هیچ‌کس در مورد پدیدار شدن استعداد و تمایلم به ویت، این جادوی حیوانی کهن که نوعی انحراف و لک‌هی ننگ به حساب می‌آمد، حرفی بزنم. با هیچ‌کس، حتی مالی<sup>۵</sup>.

مالی یکی از عزیزترین دارایی‌های من بود: یک پناه‌گاه واقعی. او هیچ ارتباطی با زندگی روزمره‌ی من نداشت. دلیل علاقه‌ی من به او فقط زنانگی او نبود، هرچند این موضوع در آن دوران برایم به اندازه‌ی کافی اسرارآمیز به نظر می‌رسید. من تقریباً به طور کامل در جمع مردها بزرگ شده بودم، نه پدر

1. Sooty

2. Fedwren

3. Chade

4. Galen

5. Molly